

خصلت‌های انقلابی و ضد انقلابی را بشناسیم

از

م. الف.

توضیح برای تجدید انتشار :

متن حاضر مدت کوتاهی پس از قیام بهمن ۱۳۵۷ نوشته شد و به صورت جزوه جلد سفید انتشار یافت. برای تجدید انتشار آن تغییرات اندکی در متن جزوه داده شده است طوری که محتوای آن صدمه نبیند. برای مطالعه بیشتر دربارهٔ خصلت‌های انقلابی و ضدانقلابی و شناخت اخلاقیات بورژوازی و پرولتاری، خواننده می‌تواند به «دربارهٔ اصلاح نظرات نادرست در حزب» و «علیه لیبرالیسم» از آثار مائو تسه دون مراجعه نماید.

مقدمه

آنچه که اکنون در اختیار خوانندگان و مبارزان راه آزادی ملی ایران قرار می‌گیرد، کوششی است جهت شناخت صحیح و علمی آن خصلتها و خصوصیات که یک فرد مبارز بایستی خود را از آنها پاک گردانده و نیز شناخت آن اخلاقیاتی که انقلابی واقعی بایستی آنها را در جریان مبارزهٔ انقلابی کسب نماید.

تجربهٔ انقلابی خلقهای جهان و از جمله خلق ایران، بخصوص پس از سالهای بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به ما می‌آموزد که بدون ایجاد اخلاق انقلابی، که بتواند در خدمت هدفهای انقلابی قرار بگیرد، هر نوع کوشش اجتماعی جهت دگرگون کردن جامعه تحت ستم طبقاتی نمی‌تواند به نتایج مثبت برسد.

از آنجایی که هدف واقعی فلسفهٔ علمی از برانداختن جهان سرمایه داری و ایجاد جامعهٔ سوسیالیستی، چیزی جز خلق انسان طراز نو، نیست، جای دارد که به مسئلهٔ شناخت واقعی آن خصلتهایی که نظامهای سرمایه داری و فئودالی در انسانها به وجود آورده‌اند توجه بیشتری بشود و ما با شناخت صحیح آن خصلتها، اخلاقیات ضدانقلابی و ضدانسانی را در جریان مبارزه از خود برانیم. زیرا سرمایه داری با خصلتهایی که در انسان خلق می‌کند، قادر به ادامهٔ استثمار فرد از فرد می‌شود. به همین جهت یکی از عواملی که باعث می‌شود در جوامع سوسیالیستی آهنگ عقبگرد به سوی سرمایه داری نواخته شود بی‌توجهی به خلق اخلاقیات سوسیالیستی و مبارزهٔ غیرعلمی علیه سنتها و اخلاقیاتی است که از بورژوازی و فئودالیسم به ارث رسیده‌اند و به قول مارکس، چون کوهی بر مغزها و افکار ما سنگینی می‌کند.

آنچه که ضرورت مبارزهٔ قهرآمیز و انقلاب قهرآمیز پرولتاریایی را مطرح می‌سازد، تنها با این علت که فقط با مبارزهٔ قهرآمیز می‌توان حکومت سرمایه داری را سرنگون ساخت نیست، بلکه

بیشتر ارزش آن در این نهفته است که در جریان مبارزه انقلابی میزان عظیمی از فرهنگ و خصلتهای بورژوازی و فئودالی در افراد از بین می رود و پایه های آن خصوصیات را می ریزد که در جامعه سوسیالیستی به عنوان سنگ بنا مورد استفاده قرار می گیرد. کارل مارکس در نامه ای خطاب به رهبران سوسیال - دمکرات آلمان می نویسد: «آنچه که مرا از شما جدا می کند در این است که شما کوشش می کنید در اولین فرصت قدرت سیاسی را از چنگ بورژوازی بیرون کنید بدون اینکه به وضع فرهنگی طبقه کارگر توجه بنیادی بنمایید. اما من می گویم که طبقه کارگر بایستی در آتش مبارزه انقلابی پخته شود و طی دهها سال مبارزه بی امان از کثافات فرهنگی بورژوازی پاک گردد، آنگاه این طبقه قادر خواهد بود که قدرت سیاسی به چنگ آمده را در راه نابودی ابدی استثمار فرد از فرد بکار برد.»

لازم به یادآوریست که شناخت خصلتهای فئودالی و بورژوایی و کلاً ضدانقلابی در افراد معمولی کار چندان دشواری نیست و هر فردی با کوچکترین دقت می تواند در وجود افراد غیر مبارز آن خصوصیات را ببیند اما آنچه که مطرح است شناخت این خصوصیات در افرادیست که در صف مبارزین قرار می گیرند، و بخصوص با فداکاریهای ظاهری و با زیرکی های خاص می توانند حتی تا بالاترین مراحل حزبی و مبارزاتی ارتقا یابند. اما این افراد در موقع لزوم بخاطر منافع فردی خویش از خیانت خودداری نخواهند کرد. نیکخواه، جعفریان، دکتر مرتضی یزدی، لاشایی و ... تنها نمونه های کوچکی از خیل خائینی هستند که در خودفروشی و مردم فروشی با یکدیگر مسابقه گذاشته اند. اما همین افراد مدتها در جریان مبارزات به عنوان افراد برجسته مورد ستایش بودند.

در سطح جهانی نیز چهره هایی نظیر موسولینی و امثال او کم نیستند. وی مدتها در حزب سوسیالیست ایتالیا خدمت می کرد اما بعد به ضد انسان ترین موجود تبدیل شد. نکته مهمی که در اینجا وجود دارد اینست که ممکن است فردی با وجود خصلتهای قوی بورژوائی و ضدانقلابی بتواند حتی به مقام رهبری برسد اما بعد از انقلاب و به قدرت رسیدن می تواند با کمک ایادی خویش و فرصت طلبان و به نام ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم خواستهای فردی خویش را بر جامعه تحمیل نماید. در حقیقت اینجاست که بایستی گفت: این انقلاب واقعی نبوده که پیروز شده بلکه این پیروزی، پیروزی اپورتونیستها و فرصت طلبان بوده است. و در حقیقت نوزاد انقلاب کودکی سالم نمی تواند باشد بلکه کودکی علیل و مریض خواهد بود. در اینجاست که اولیانوف می گوید: «... این موضوع هم راست است که محرک جهان بطور کلی انقلاب است ولی این کلمه قصار عمومی هنوز معنای مشخص هر انقلاب مشخصی را معین نمی کند. با تغییر عبارت در اصطلاح فراموش نشدن رفیق ماخوف می توان گفت که انقلابهایی هستند که نظیر ارتجاعند. زیرا باید دانست آن نیروی واقعی که انقلاب کرده است جناح انقلابی حزب بوده و یا اینکه جناح اپورتونیستی آن، و باید دانست که آن اصولی که به مبارزین الهام می بخشد انقلابی بوده است یا اپورتونیستی...»

در سطح جهانی خائینی نظیر تیتو و خروشچف نمونه بارز اینگونه افراد هستند. تجربه نشان می دهد که اگر در بررسی دقیق خصلتهای یک فرد همت به خرج داده شود از اینگونه فجایع می توان در امان بود، زیرا نمونه های فراوانی هست که نشان می دهد افرادی که در مقامهای بالای حزبی به جنش خیانت می کنند کسانی هستند که در گذشته معایب آنها در موارد زیادی مشخص بوده، اما با گذشتهای غیر اصولی بر روی معایب آنها پرده کشیده شده است. بدینسان جای دارد که در این مورد کوشش و دقت فراوانی مبذول گردد.

لازم به یادآوری است که در تهیه این نوشته از تجربیات گروه‌های انقلابی ایران و نیز مجموعه گفته‌ها و نوشته‌های بزرگان سوسیالیسم علمی، بخصوص لنین و مائو تسه دون، استفاده شده است و با جمع بندی آنها و تنظیم و ترتیب خاصی که ملاحظه خواهد شد در اختیار علاقه مندان به مبارزه آزادیبخش ملت ایران قرار می‌گیرد.

الف) جاه طلبی و برتری جویی

اولین و مهم ترین خصوصیت ضدانقلابی که بایستی به آن توجه کرد جاه طلبی است. این خصلت در تمامی افراد بشر وجود دارد، زیرا هیچ جامعه‌ای وجود ندارد که عاری از شرایطی باشد که این خصلت را در آدمی پرورش دهد. واضح است که همه افراد بشر به یکسان از آن رنج نمی‌برند. و محرک همه افراد هم جاه طلبی نیست. اما قدر مسلم این است که بر حسب شرایط تربیت افراد بشر، این خصلت در آدمی به وجود می‌آید. بررسی‌های علمی نشان می‌دهد که این خصلت بعد از دوران تقسیم کار در جوامع اشتراکی اولیه به وجود آمد و بعد در نتیجه رشد نیروهای تولیدی که منجر به استفاده از شرایط تقسیم کار شد، این خصلت در افراد انسانی، نشو و نما کرد و غریزه دفاع در رابطه با مقام و مرتبه فرد در نظام تقسیم کار اجتماعی بروز کرد. و بالاخره با پیدایش دولتهای برده داری و فئودالی، جاه طلبی به صورت یکی از قوی ترین خصلتهای اکتسابی بشری خود را نشان داد و در جامعه بورژوازی به صورت یک بیماری همگانی درآمد. آنچه که برای ما مطرح است این نیست که آیا جاه طلبی و میل به برتر بودن، امری غریزی یا اکتسابی است. بلکه مسئله این است که چگونه با این خصلت ضدانقلابی و ضد کمونیستی مبارزه کرده و آنرا نابود کنیم و یا به بند بکشیم. به همین جهت به بررسی نشانه‌های جاه طلبی می‌پردازیم.

۱- عشق به تمجید شدن و تنفر از انتقاد

فرد جاه طلب و برتری جو، عشق شدیدی به انگشت نما شدن و مورد ستایش قرار گرفتن دارد و اصولاً اگر کارها برای او ستایشی به دنبال نیآورد بی ارزش خواهند بود. به همین جهت فرد جاه طلب در برابر تمجید و تعریف دیگران دچار ضعف می‌شود و حاضر است از موضع خود عقب نشینی نماید. این همه شور و شوقی که صاحبان قدرت و سلاطین قدیم برای مدیحه سرایی از خود نشان می‌دادند تنها به خاطر محبوب جلوه دادن خود پیش دیگران و یا فقط بخاطر تحمق توده‌ها نبود بلکه نفس ستایش و تمجید برای آنها به منزله آب حیات می‌نمود. در یک جنبش انقلابی نیز فراوان هستند کسانی که در برابر تمجید دیگران دچار نشئه می‌شوند ولی ای بسا با زیرکی از نشان دادن آن خودداری می‌کنند. این افراد اگر کار اشتباه آمیزی بکنند و خود به آن اشتباه پی ببرند مادامی که به غلط از طرف دوستان خود بخاطر آن عمل مورد ستایش قرار گیرند، از گفتن حقیقت به صرف اشتباه دوستان در تشخیص قضیه خودداری خواهند کرد. در نقطه مقابل، فرد جاه طلب از اینکه توسط دیگران مورد انتقاد واقع شود شدیداً تنفر دارد و به هیچ وجه دوست ندارد که مورد انتقاد دیگران واقع شود زیرا فکر می‌کند در صورت انتقاد و پذیرش آن، به مقام معنوی و سازمانی وی لطمه خواهد خورد. لذا از قبول انتقاد خودداری می‌کند مگر در حالتی که از پذیرش آن ناگزیر باشد و احساس کند که در صورت عدم پذیرش، به حیثیت او ضربه بیشتری خواهد خورد.

۲- خودداری از انتقاد

فرد جاه طلب سعی می کند از انتقاد کردن و حمله به دوستان خودداری نماید و به نام وحدت و همبستگی کسانی را که دوست و همراه خود می داند به هیچ وجه مورد انتقاد قرار نمی دهد. زیرا می ترسد که ارزش وی در پیش دوستان خویش کمتر بشود. لذا با کلماتی نظیر وحدت و یگانگی و در پوشش عواطف ساختگی سعی می کند از بیان معایب دوستان خویش خودداری کند. چنین افرادی صرفاً به دلیل ترس از موقعیت خویش از انتقاد کردن از دوستان خودداری می کنند. در نقطه مقابل روشی که در برابر دوستان خود دارند از دشمنان خود به شدت انتقاد می کنند. معایب کوچک آنها را بسیار بزرگ کرده و از هر موقعیتی برای انتقاد از آنها استفاده می کنند. آنچنان غرق در عیب جویی دیگران می شوند که دیگر فرصت رسیدن به معایب خود را پیدا نمی کنند و به قول مائو: «در مورد معایب و نقایص دیگران مارکسیست می شوند ولی در مقابل معایب و نقایص خود لیبرالیست.»

۳- انتقاد را با انتقاد جواب دادن

فرد جاه طلب اگر از کسی انتقادی بشنود در درجه اول سعی می کند از پذیرفتن آن شانه خالی کند و چون نتوانست سعی می کند انتقاد را با انتقاد جواب دهد. اگر به دو گفته شود که چرا در کارها منضبط نیستی؟ جواب می دهد که چرا تو سال گذشته بی انضباطی کردی. این وسیله جدلی، راهی است که فرد جاه طلب و برتری جو برای فرار از انتقاد انتخاب می کند. در حقیقت فرد جاه طلب در دوران دوستی از دوستان خود انتقاد نمی کند ولی معایب آنها را پس انداز می کند و در هنگام دشمنی وقتی که از طرف مقابل انتقادی بشنود تمامی گذشته وی را در برابرش قرار می دهد. نمونه این جریان در اعمالیست که حزب و دولت شوروی درباره مائو و انور خوجه انجام داد. این دو شخصیت جهانی که زمانی از طرف حزب و دولت شوروی ستایش می شدند به مجرد اینکه از پذیرش عقاید انحرافی خروشچف خودداری کردند، حزب و دولت شوروی آنها را متهم کرد که گویا مائو و انور خوجه از اول ضدانقلابی و ضد بشر بوده اند، این خصلت که یکی از کثیف ترین خصلت‌های خرده بورژوازی است می تواند در ابعاد بسیار وسیع به داخل سازمانها و گروههای مارکسیستی و انقلابی راه پیدا کند. لذا بایستی افراد را مورد آزمایش قرار داد و این خصلت را در افراد بازشناخت.

در ایران، برخورد گروههای چپ با مسئله شهادت شریف واقفی نمونه روشنی از همان نوع برخوردها می باشد. وقتی که در سال ۱۳۵۴ در اثر اختلافات داخلی سازمان مجاهدین خلق، شریف واقفی شهید شد، این عمل که بطور حتم جنایتی علیه یک انقلابی مترقی مذهبی بود، به وسیله گروهی محکوم نگردید. اما بعدها گروهها و سازمانهای مختلف در مقابل انتقادات سازمان پیکار (بخش مارکسیستی - لنینیستی مجاهدین خلق) از آن گروهها، مرتب اشاره می کنند به اینکه گویا مبارزین پیکار بوده اند که شریف واقفی را به شهادت رسانده اند، حال آنکه مسببان اصلی آن واقعه، همگی دستگیر و قتل یا بعد از انقلاب ۱۳۵۷ اعدام شدند و سازمان پیکار بارها تأسف خود را از آن واقعه اعلام و عاملان آنرا محکوم کرد. این نوع برخورد شکلی از انتقاد را با انتقاد پاسخ دادن است. لازم به تذکر است که نویسنده هیچ رابطه‌ای با این سازمان نداشته و مقصود بیان یک موضوع می باشد.

۴- بدگویی کردن

فرد جاه طلب حتی المقدور سعی می کند برای اینکه به دوستی خود با دیگران لطمه نزند، از انتقاد کردن پرهیزد و لیکن معایب دیگران را در پشت سر آنها مطرح می کند. لذا مبتلا به بدگویی و غیبت کردن می شود و رفته رفته شهادت انتقاد کردن صریح را از دست می دهد.

۵- پرهیز از انتقاد از خود

فرد جاه طلب از انتقاد از خود می پرهیزد و سعی می کند معایب خود را بپوشاند. ولی فقط موقعی به انتقاد از خود می پردازد که ناگزیر باشد. منتهی همیشه سعی می کند در جریان انتقاد از خود آن معایبی را بگوید که بتواند ادعا کند آنها را از بین برده است. و یا طوری انتقاد می کند که دیگران بخاطر صداقت وی، مورد ستایش قرار دهند. لذا انتقاد از خود را نیز به نفع خود تمام می کند.

۶- شهرت پرستی

فرد جاه طلب اصولاً شهرت پرست می شود و لیکن میزان شهرت پرستی در افراد مختلف فرق می کند و نحوه ارضای آن نیز بر حسب نوع تربیت و موضع گیری طبقاتی در افراد مختلف فرق خواهد کرد. برای یک بورژوا و یا فنودال هر آنچه که بتواند بر شهرت آنها بیفزاید می تواند ارزشمند باشد. در گذشته بسیار بوده اند کسانی که با قساوت تمام آدم می کشتند تا اینکه به دلیل قساوتشان معروف شوند اما در کسانی که تا حدودی موضع کارگری و ترقی خواهی وجود داشته باشد ممکن است شهرت پرستی به صورت اجرای بعضی اعمال ترقی خواهانه تظاهر بنماید. در روشنفکران به صورت نوشتن کتاب، سخنرانی و شعرگویی و در افراد دیگری ممکن است میل به اعمال قهرمانی و قهرمان شدن جلوه گر بشود. این افراد حتی ممکن است در راه آرمان خود کشته بشوند اما نه به دلیل خدمت به مردم بلکه به صرف اینکه به یک قهرمان تبدیل شوند. در میان روشنفکران شهرت طلب حتی این رسم وجود دارد که اگر چیزی ندانند از پرسیدن آن از افرادی که کوچکتر از خود می دانند خودداری کنند زیرا احساس حقارت به آنها دست می دهد و به شهرت و نام بزرگ آنها لطمه وارد می شود، به همین جهت برای افراد جاه طلب شهرت پرست، بی نام بودن مساوی با مرگ است.

هر کار خوبی را اگر خودشان انجام دهند می پسندند اما اگر همان کار خوب را دیگران انجام دهند دلسرد می شوند. زیرا مانع از شهرت بیشتر آنها شده است. به همین جهت اصولاً این افراد در مبارزات انقلابی از اعمال ماجراجویانه حمایت می کنند. این افراد به درستی راه نمی اندیشند بلکه به آن راهی می اندیشند که ماجراجویی آنها را ارضا بنماید. و در رابطه با این ماجراجویی است که استراتژی و تاکتیکهای انقلابی را بنا می کنند.

۷- روحیه تسلط جویی و برخورد قلدرمنشانه

افراد جاه طلب و برتری جو وقتی که جاه طلبی در آنها به حد کمال رسید به تسلط جویی می رسند، در اینجاست که فرد جاه طلب در هر کاری وارد می شود دیگر نمی خواهد فقط برتر از

دیگران باشد بلکه برای او تسلط بر دیگران مطرح است. اگر یک فرد جاه طلب برتری جو، فقط از اینکه از نظر دانش قدری بالاتر از دیگران باشد، ارضا گردد، فرد تسلط جو، فقط هنگامی که دانش او مورد قبول همگان قرار گرفت و همه گفته‌های او را تصدیق کردند اظهار شادمانی می‌کند و اگر یک سیاستمدار باشد فقط از اینکه برتر از دیگران است لذت نمی‌برد، بلکه سیاستمدار تسلط جو کسی است که می‌خواهد بر جان و مال و ناموس مردم مسلط باشد. هیتلر، موسولینی، خمینی و ... در دوران قدرت خود از اینکه فردی برخلاف افکار آنها بیندیشد و حتی اظهار بکند رنج می‌بردند. لذا در گروه‌ها و محافل مارکسیستی هستند کسانی که می‌خواهند در جزئی‌ترین مسائل نیز عقیده خود را به کرسی بنشانند و اگر با عقیده آنها مخالفت شود شدیداً مضطرب و دلگیر می‌شوند زیرا تسلط جویی در آنها ریشه دوانده است. این افراد در ظاهر بخاطر منافع مردم و از اینکه دیگران راه خطا می‌روند اظهار ناراحتی می‌کنند و لیکن در واقع از اینکه افکارشان مورد قبول واقع نشده و تسلط جویی آنها را ارضا نکرده است دچار ناراحتی شده‌اند. لذا این افراد تسلط جو حتی در روابط ساده زندگی نیز خواهان دیکتاتوری مطلق بر دیگران هستند و در روابط جنسی نیز یک رابطه سادیستی برقرار می‌کنند چرا که همیشه دوست دارند دیگران در دستهای آنها چون موم اسیر باشند.

بدین جهت افراد تسلط جو همیشه باعث انحراف جنبشهای انقلابی به سوی حرکت‌های تند و غیر اصولی می‌شوند. زیرا این افراد در حل تضادهای اجتماعی و سازمانی به دلیل تسلط جویی و روحیه ضد دموکراتیک نمی‌توانند با روش علمی به حل تضادهای اجتماعی اقدام نمایند. فرد تسلط جو اگر بداند که می‌تواند و حتماً می‌تواند با نرمش مسئله‌ای را حل کند از آن لذت نمی‌برد بلکه فقط وقتی که احساس کند با زور و قلدری به حل آنها اقدام کرده است اظهار خوشحالی می‌نماید. ما نباید فکر کنیم که فقط هیتلر بود که چون توانسته بود چند ایالت فرانسه را از راه‌های غیرنظامی و بدون کاربرد زور به آلمان اضافه کند اظهار ناراحتی می‌نمود. بلکه حتی در بین نیروهای انقلابی نیز فراوان هستند کسانی که در برخورد با مسائل دوست دارند از راه قلدری و زور آنها حل کنند.

این افراد تسلط جو، اگر در محیط دانشکده دوستی را ملاحظه کنند که دچار انحراف کوچکی شده است و می‌توان با انتقاد سازنده او را نجات داد، از آن راه پرهیز می‌کنند و دوست دارند با تحریم و عملیات قهرآمیز به ظاهر انقلابی، او را ادب بنمایند، لذا این افراد تسلط جو بر حسب ذات و خصلت خویش ماهیتاً دیکتاتور و ضد دموکراتیک هستند، و برای از بین بردن و شکست دشمنان گروهی خویش حتی از تهمت زدن نیز خودداری نمی‌کنند. بدین جهت می‌توان فهمید که فرد جاه طلب تسلط جو اصولاً انتقام جو نیز می‌باشد زیرا نمی‌تواند از گناه دیگران بگذرد و بر سر کوچکترین مسائل مادامی که دشمن خود را به شدت مجازات نکرده است از پای نمی‌نشیند و در برابر کوچکترین بی‌اعتنایی یک فرد از کوره درمی‌رود. لذا در شناخت اینگونه افراد بایستی سعی کافی به عمل آید تا از به وجود آمدن دیکتاتورها جلوگیری کرد. و در شرایط مبارزاتی اینگونه افراد با دادن شعارهایی تند مبنی بر انتقام‌های وحشتناک از مخالفین سبب تجمع نیروهای ضدانقلاب می‌شوند و در مبارزه انقلابی همانطوری که لنین گفته است به انتقام گرفتن از ژاندارم‌ها و مأموران مواجب گیر بیشتر می‌اندیشند تا به برقراری سوسیالیسم.

فرد جاه طلب تسلط جو در رابطه جویی خویش بسیار حسود و کینه جو تربیت می‌شود. اگر فردی قدمی جلوتر از او بردارد آرزوی مرگ برای وی می‌کند، هیچ شخصی را برتر از خود نمی‌تواند ببیند، حتی اگر کوچکترین بدی از کسی که احساس می‌کند روزی از خودش جلوتر خواهد رفت ندیده باشد به صرف پیشرفت وی، از او دلگیر می‌شود و حس کینه به وی دست می‌دهد.

لذا در سازمانها و احزاب کمونیستی اگر افراد تسلط جو وجود داشته باشند مانع ترقی و تکامل دیگران می شوند و با هر نوع دغل و حقه بازی دیگران را از پیش پای خویش برمی دارند و اگر مردم نظارت آنها را قبول نکنند ابتدا مردم گریز و سپس مردم ستیز می شوند.

۸- تظاهر و خود مرکز بینی

فرد جاه طلب چون همیشه به دنبال محبوب بودن و برتری خویش است همیشه دوست دارد در محافل اصولاً به مرکز مجلس تبدیل شود و با هر روشی که بخواهد خواست خود را عمل کند کنار می آید. لذا اگر در مجلس بحث از مسائل خاصی بشود که وی نیز در آن مورد صاحب نظر باشد و یا حداقل از دیگران بیشتر بداند سعی می کند با صحبت‌های پی در پی قدرت سخنوری و علم خود را نشان دهد. و لیکن اگر در جایی دیگر در مورد همان بحث افراد واردتری وجود داشته باشند و بتوانند بهتر صحبت کنند فرد جاه طلب برتری جو حتی از در مخالفت درمی آید و سعی می کند با گاردگیری در مقابل آن طرف ضعف خود را بپوشاند. و یا با اعمالی دیگر از قبیل شوخی و جوک و شعبده بازی حضار را به طرف خود جلب می کند.

این افراد بر حسب مجالس مختلف گاهی گبر، گاهی مسلمان، گاهی صوفی و زمانی شاهدوست و گاهی دمکرات و کمونیست می شوند. اما در سطح حزب و فعالیت‌های سازمانی این نوع افراد نمی توانند با این آزادی عمل کنند. بلکه این خصلت به صورت لاس زدن با گروه‌ها و فرقه‌های موجود در درون حزب و یا سازمانهای کوچکتر حزبی خودنمایی می کند. گاهی تظاهر به همکاری با این دسته و گاه آن دسته حزبی می نمایند و بر حسب موفقیت نظریات یکی را قبول و دیگری را رد می کنند. آنها از بیان عقیده واقعی خویش خودداری می کنند و فقط دوست دارند دیگران را نردبان ترقی خود قرار بدهند و با خوش خدمتی به این یا آن دسته درون حزبی خود را بالا بکشند.

۹- مقام پرستی

یک فرد جاه طلب ظاهراً انقلابی، در حالی که خود را یک مارکسیست نامیده است، همیشه سعی دارد که در فعالیت‌های سازمانی و حزبی، مسئولیت‌های بزرگ به وی واگذار شود. از اینکه مسئول کاری عادی گردد احساس ناراحتی می کند و از مبارزه احساس خستگی می کند، اینگونه افراد دوست دارند همیشه در رأس جریان‌ها قرار گیرند و از کارهای عادی، علیرغم اینکه دم از عشق بکار یدی می زنند به شدت بیزارند به دلیل اینکه در خود احساس کوچکی می کنند. به عنوان کلام آخر درباره فرد جاه طلب، بایستی گفته شود که چون فردی مبتلا به بیماری برتری جویی و ریاست طلبی شد به موجودی محیل تبدیل می شود و در رابطه با خواست خویش هر آنچه را که به دردش بخورد به استفاده درمی آورد لذا ممکن است گاهی از خود تکبر نشان دهد، گاهی تواضع و گاهی سخاوت و بخشندگی نشان دهد و گاهی برای تحقیر فردی از دادن لقمه‌ای نان خودداری بکند. لذا ضروری است که این افراد در روند مبارزاتی به آزمایش گرفته شوند تا جوهر واقعی خویش را نشان دهند، تا جنبش‌های انقلابی بتوانند با درک صحیح از اعضای خویش، آنها را با انتقادهای سازنده و روش‌های مبارزاتی به راه درست انقلابی بکشانند و اخلاق سوسیالیستی را در آنها پایه گذاری بنمایند. البته تمامی این خصوصیات در افرادی که جاه طلبی صفت غالب آنهاست بیان شده و هیچ لزومی ندارد که همه این خصوصیات در یک فرد جاه طلب با همان کیفیات مشاهده شود. حتی ممکن است در بهترین رفا نیز ریشه‌هایی از این نوع

خصوصیات ضدانقلابی مشاهده شود اما نباید به سرعت اینها را جاه طلب و ... قلمداد کنیم بلکه فقط باید علیه این خصوصیت غلط موضع بگیریم و انتقاد سازنده‌ای داشته باشیم. با مشاهده یکی از این خصوصیات نباید افراد را فوراً با قالبهای از پیش ساخته شده بسته بندی کرد.

ب) میل به مالکیت

میل به مالکیت از زمان پیدایش مالکیت خصوصی، در انسان پرورش پیدا کرده است. امروزه به صورت شهوت پول پرستی و فتنیسیسم کالایی خود را نشان می دهد. در جامعه بورژوازی عشق به مالکیت محتوی خود شیء مورد مالکیت را تحت الشعاع خویش قرار داده است. به همین جهت میل به مالکیت در افراد مبارز انقلابی نیز وجود دارد، اما با مبارزه پیگیر علیه این خصلت که تجلی نفع پرستی (نفع پرستی معلول مالکیت است اما در یک رابطه دیالکتیکی با علت خویش، خود به علت آن بدل می شود) است بایستی در وجود مبارزین به نابودی کشیده شود. زیرا بدون برخورد صحیح با آن و نابودی کامل آن امکان ایجاد یک جامعه کمونیستی وجود نخواهد داشت. البته میزانی از این خصلت قبل از انقلاب و مقداری بعد از آن می تواند از بین برود.

ج) وابستگی های افراطی

عشق به همسر و اولاد، عشق به علم و دانش، عشق به هنر و کار و ... همه آنها که نام برده شد در اصل قابل احترام و مورد ستایش هستند. و لیکن هر فرد انقلابی در شرایط انقلابی جامعه بایستی ضمن علاقه به آنها، حدی نیز برای آنها قائل شود. زیرا اگر چه عشق به علم و دانش و یا همسر و فرزند مقدس و احترام انگیز می باشند، اما اگر از حدود خود خارج بشوند، می توانند مبارزه انقلابی فرد را کند کرده و حتی به نابودی بکشانند. تجربه تاریخی نشان داده است که ضدانقلاب، کسانی را به دلیل همین وابستگی ها حتی به مرحله خیانت کشانده است. لذا انقلابی با اطلاع از این مطلب، باید سعی کند از هر نوع وابستگی آزاد شود تا بتواند انقلابی زندگی کند، و میزان علاقه اش به هر چیزی وابسته به اینست که چقدر در جهت آزادی بکار می رود. انقلابی واقعی حتی برای تخصص خویش نیز حدی در نظر می گیرد. برای مثال دانشمندان و نویسندگانی وجود دارند که در نتیجه جدایی از واقعیت های اجتماعی، در بطن کارهای تخصصی خویش غوطه ور گشته، بدون توجه به نیازهای سیاسی - اجتماعی، به گفته مارکس به حماقت تخصص مبتلا می شوند. لذا به علت حماقت تخصص، و ای بسا در کمال صداقت، به علت ضعف شناخت سیاسی و اجتماعی، دست آوردهای علمی وی در خدمت در ارتجاع قرار می گیرد. از این رو مبارز آگاه می داند که باید تمامی حرکات خویش را بطور موزون تنظیم کند و از رشد سرطانی یک جنبه از اعمال خویش جلوگیری نماید.

تا اینجا خصلتهایی مورد بررسی قرار گرفت که ممکن است در بین افراد مترقی و اعضای جنبشهای انقلابی به گونه هایی که گفته شد، دیده شود. اما اکنون می دانیم که این خصوصیات مجموعه اخلاقیات و فرهنگی است که از بورژوازی و خرده بورژوازی به داخل گروهها و سازمانهای انقلابی رخنه می کنند. بدین جهت با برخوردی انقلابی و عملی بایستی علیه مجموعه

خصلتهای ذکر شده که پایه‌های خصوصیات ضدانقلابی را در درون گروهها به وجود می‌آورد، مبارزه کرد. و نباید فراموش کرد که خصلتهای انقلابی فقط در جریان مبارزه مداوم علیه خصلتهای ضدانقلابی می‌توانند به وجود آیند و پا برجا بمانند. هر نوع سهل‌انگاری در این مورد به بازگشت و نفوذ افکار بورژوازی در میان اعضای جنبشهای انقلابی منجر می‌گردد. اکنون به آن خصوصیتی اشاره خواهد شد که یک مبارز واقعی بایستی خود را به آنها مسلح کند. این خصلتها عبارتند از:

۱- صداقت

اولین خصلتی که یک مبارز در مقابل جاه‌طلبی‌ها و نفع‌پرستی و وابستگی‌های ناشی از فرهنگ بورژوازی، به دست می‌آورد، صداقت انقلابی است. فردی که در مبارزه صادق باشد از پذیرفتن معایب خویش و انتقادات دوست و دشمن وحشتی نخواهد داشت. مبارز صادق چون بخاطر هدفهای والای انسانی می‌جنگد و قصدش ایجاد جامعه‌ای خالی از استثمار فرد از فرد است، لذا سعی در خودسازی خویش می‌نماید. نه تنها انتقادات دیگران را می‌پذیرد بلکه صادقانه به انتقاد از خود می‌پردازد و برای از بین بردن معایب خود فداکارانه می‌کوشد. مبارز صادق چه در رابطه با معایب خویش و چه در رابطه با معایب سازمان و محافلی که در آنها فعال می‌باشد، با قاطعیت و بی‌غرضی انتقاد می‌کند و این شعار بزرگ‌لنین را فراموش نمی‌کند که «ما بایستی با تیرهای درمانگر انتقادات خود چنان سازمان و شخصیت خویش را پرورش دهیم تا از نیش‌های انتقادی خویش در امان بمانیم.»

صداقت انقلابی به ما می‌آموزد که در رابطه با دوستان خویش به نام وحدت و اتحاد بر معایب آنها پرده نپوشانیم، لذا مبارز واقعی و صادق، بی‌رحمانه معایب اعضای سازمان خود را می‌گوید. و حتی اگر به قیمت انزوا و طرد وی منجر بشود، باز از گفتن نقایص رفا و معایب آنها خودداری نمی‌کند. او می‌داند که برای پیشبرد افکار درست بایستی موافقت اکثریت مردم را به دست آورد، ولی نیک می‌داند که هر کاری که اکثریت مردم یا اکثریت اعضای یک سازمان انقلابی تأیید کنند، نمی‌تواند به صرف موافقت اکثریت، آنرا بپذیرد، به همین جهت این گفته استالین را فراموش نمی‌کند که: «دنباله روی از جمع در هر عملی، پایه واقعی هر نوع اپورتونیزم است.» و نیز این گفته مائو تسه دون را که می‌گوید: «انقلابی صادق، در برابر تمامی اعضای حزب، وقتی که احساس کند دچار اشتباه شده، می‌ایستد و برخلاف جریان آب شنا می‌کند و از پذیرفتن نظریات غلط اعضای حزب که در جهت مخالف خواسته‌های واقعی مردم باشد، خودداری می‌کند.»

بدین جهت مبارز صادق فرد پویایی است که در برابر تمجید دیگران دچار ضعف نمی‌شود، تمجید دیگران، فقط بر پشتکار او و ایمانش به مبارزه می‌افزاید ولی نیک می‌داند که به قول مائو: «طبیعت دو گوش در آدمی آفریده است، یکی برای شنیدن انتقادات و یکی برای شنیدن تمجیدات، لذا اگر هر دو گوش خود را برای شنیدن محاسن خود آماده کند، راه ناصواب را انتخاب کرده است.»

۲- عشق و کین

یک مبارز واقعی، حتماً موجودیست انسانگرا و عاشق بشریت، اما عشق و انسانگرایی او، همانند انسانگرایی ایده‌آلیستها نیست، بلکه او می‌داند که انسانگرایی او بایستی بر پایه علم استوار باشد،

انسانگرایی او یک حالت انتزاعی ندارد بلکه بر پایه‌ی موضع طبقاتی استوار است. لذا انقلابی صادق قلبش کانون عشق به انسانیت و آزادی است و در این راه می‌داند که اگر انسانها را دوست بدارد حتماً بایستی از دشمنان شان متنفر باشد. هیچکس نمی‌تواند ظالم و مظلوم را یکجا دوست بدارد. بدین سبب او عاشق زحمتکشان و مردم تحت ستمی می‌باشد که در راه نجات خویش و محو ظلم می‌کوشند، و در اثر این عشق، متنفر از دشمنان خلق و ستمگران خواهد بود، لذا عاملی که او را در راه مبارزه انقلابی همیشه پیش خواهد راند، اندازه عشق او به انسانها و زحمتکشان می‌باشد. اما نباید فراموش کرد که اگر کسی نتواند از ظلمی که نسبت به توده‌ها وارد آمده خشمگین گردد هیچ وقت نمی‌تواند برای پیروزی سوسیالیسم مبارزه کند، خشم و کینه انقلابی بایستی از عشق به توده‌ها سرچشمه بگیرد، به قول گورکی: «عشق ما در زندگی است نه کینه» و لیکن نباید زود شعله ور شده و زود خاموش شود، بلکه کینه و خشمی باشد که به اسلحه نیرومندی تبدیل گردد، اما نباید فراموش کرد که مبارز انقلابی نبایستی در زیر فشار کینه و خشم مبارزه کند و نبایستی فریاد او فقط از کینه و تنفر سرچشمه بگیرد، انقلابی واقعی از عشق خلق نیرو می‌گیرد، با آگاهی و علم قدم برمی‌دارد و با خشم و کینه بر دشمنان خلق می‌تازد، اما هیچگاه شعار او کینه نیست و آگاهی و عقل او قویتر از کین و خشمش خواهد بود. «مبارز واقعی چون شیران در بیداری سحرگاهان می‌گرد نه چون شغالان در خواب آلودگی شب». کینه انقلابیون راستین مستقیماً از درون عشق زاده می‌شود و برای همین است که کین شان نیز مانند عشق شان سرچشمه لایزالی برای حرکتشان می‌باشد. نکته قابل ذکر اینست که فرق بین عشق و شور انقلابی را با هیجانات و احساسات زودگذر بایستی از هم تشخیص داد. هستند کسانی که در اثر یک حرکت اجتماعی به شدت به هیجان می‌آیند و یا در اثر یک پیروزی ساده مبارزان، تصمیم به مبارزه می‌گیرند. چنین افرادی فقط دچار هیجانات زودگذر هستند. کافیتست ضدانقلاب به مبارزان ضربه نیرومندی بزند، در اینجاست که همه امید او به یأس مبدل می‌شود لذا کسانی که مبتلا به هیجانات انقلابی هستند جبراً به بی‌صبری انقلابی نیز مبتلا می‌شوند و به دلیل اینکه مردم زودتر نمی‌جنبند و یا فوراً گفته‌هایشان را قبول نمی‌کنند، نسبت به مردم بی‌اعتنا می‌شوند و دوست دارند کارها را بی‌تفاوت به سطح آگاهی مردم انجام دهند. لذا برایشان مهم نیست که کارها صرفاً با دستورات خشک انجام شوند یا با تفهیم به مردم آنها به حرکت درآیند، زیرا هیجانات انقلابی سبب بی‌صبری و عجله در عمل می‌شوند و منشأ تقویت روحیه «فرمانده گرایی» و تغییر از بالا در افراد در همین جا نهفته است. به علاوه، هیجانات گاهی شکل کاملاً منفی به خود می‌گیرد و مانع پرکاری و پشتکار می‌گردد. لذا مبارز صادق بایستی با آرامش و متانت بر عشق و کین خود سد بزند و مانع هدر رفتن نیروی روانی خویش گردد.

۳- پشتکار

مبارز واقعی دقیقه‌ای از کوشش و فعالیت در راه آرمان خویش از پای نمی‌نشیند، او از هر گونه تنبلی و بیکاری گریزان است. در حقیقت عشق او به توده‌ها و ایمان او به ایدئولوژی و افکارش در میزان پشتکار و پرکاری او تجسم می‌یابد. در اینجا لازم است که بین پشتکار انقلابی و سماجت تفاوت عمده قائل بشویم اولی از عشق به خلق و ایمان به مبارزه سرچشمه می‌گیرد و دومی یعنی سماجت از بی‌هدفی و تربیت غلط و در ضمن از سستی و تنبلی بافتهای عصبی انسان ناشی می‌شود. فرد سمج و لجوج از کاری که انجام می‌دهد بیشتر لذت می‌برد تا از هدف کار، و جاه طلبی‌ها و ناراحتی‌های روانی است که او را

و اداری به عمل و لجاجت می کند نه عشق او به هدف، لذا لازمست که پرکاری ناشی از لجاجت را پشتکار نخوانیم.

۴ - انضباط

اگر پرکاری و پشتکار انقلابیون در چارچوب انضباط و نظم انقلابی انجام نگیرد، مسلماً با شکست مواجه خواهند شد و یا نیروهای زیاد بیهوده تلف خواهد شد. مبارز انقلابی بایستی خود را برای شرایط سخت انضباطی آماده کند. انضباط، اجرای برنامه‌های تنظیم شده مبارزه است که هر فرد خود را با آن تطبیق می دهد، در غیر این صورت سازمان توانایی پیروزی نخواهد داشت. اصولاً معیار و درجه استحکام یک حزب بر پایه درجه انضباط آن تعیین می شود. یکی از علل اینکه برخی روشنفکران نمی توانند در چارچوب فعالیت‌های حزبی عمل کنند در بی انضباطی آنها نهفته است و فقط پرولتاریاست که در جریان تولید بزرگ خصلت سازمان پذیری پیدا می کند و نیز بی انضباطی، خود گونه‌ای است از عمل گریزی و محفل گرایی بورژوازی. به همین سبب مبارز صادق بایستی خود را به انضباط عادت دهد. البته فرق است بین انضباط بورژوائی و انضباط انقلابی، در انضباط بورژوائی هدف واقعی انضباط فرمانبرداری شخص است از دستورات اعم از درست یا غلط اما انضباط انقلابی با فرمانبرداری یکی نیست. انقلابی واقعی اگر در سازمانی فعالیت می کند فقط دستورات درست را با انضباط انجام می دهد [۱]. بطور کلی وقتی که شور و شوق انقلابی با آرامش و پرکاری با انضباط توأم گردد قدرت عظیمی در فرد بیدار خواهد شد. از اینروست که مائو می گوید: «انقلابی بایستی پرشور ولی آرام، و پرکار ولی منضبط باشد».

۵ - اراده و اعتماد به نفس

انقلابی، بی اراده و بی اعتماد نمی تواند باشد. بدون اعتماد به نفس و اراده آهنین هیچ کوششی نمی توانست منجر به پیروزی و قدرت عمل گردد. ولی این قدرتی که به نام اراده از آن صحبت می شود و گاهی نیز نظریات ایده آلیستی درباره آن بیان می گردد، چیزی مبهم و ذاتی نیست بلکه دقیقاً در رابطه با خواستها و تفکر و اعمال آدمی به وجود می آید و تقویت می شود. هر اندازه هدف انتخاب شده عالی و مقدس باشد و امید به پیروزی و امکان آن نیز کاملاً وجود داشته باشد و در کنار هدف عالی و امید به موفقیت عشق به هدف نیز نهفته باشد، کافیهست که فرد در چارچوب برنامه منضبط وارد عمل بشود، در این صورت است که اراده در انسان تقویت می شود. سچینف گفته است: «اراده عامل مبهم و فاقد شخصیت نیست، که حرکات بر طبق آن انجام شود، بلکه جنبه مثبت عقل و احساسات ما می باشد».

مبارز انقلابی به چیزی که به عنوان ضرورت احتیاج دارد اراده و اعتماد به نفس می باشد که وی را در جریان مبارزه و در زندان و زیر شکنجه و یا هنگام آزادی، موفق بیرون می آورد. یکی از بزرگان گفته است: «برای عبور از اقیانوس زندگی، اراده قوی و نیروی کافی لازمست، اشخاص ضعیف و سست عنصر در ساحل این دریای خروشان فقط آب تنی می کنند».

تجربه انقلابیون ایران نیز در کشتارگاههای دژخیمان شاه و جمهوری اسلامی نشان داد که در شدیدترین و بدترین شرایط تنها کسانی چون کوه استوار ماندند که اراده‌ای استوار چون کوه داشتند، نه جسمی استوار چون کوه. با روحیه‌ای استوار می توان ضعیف ترین و رنجورترین بدنها را از تلاطم اقیانوس شداید پیروز به ساحل رساند ولی روحیه‌ای شکسته را استوارترین و کوه پیکرترین

جسمها نمی توانند به مقصد برسانند. در اینجا نبایستی یک نکته اساسی را فراموش کرد و آن اینکه اراده آدمی صرفاً بر پایه امکانات اجتماعی و شرایط مادی و تولیدی جامعه، قادر به تحقق خواسته‌ها می تواند باشد. از اینرو با در نظر گرفتن واقعیت، اراده آدمی، بایستی از در غلطیدن به دامان ولونتاریسم (اراده گرایی) که فاشیستها و رویزیونیستها از آن پیروی می کنند خودداری کند. آنها سعی دارند بدون در نظر گرفتن شرایط مادی اراده آدمی را تنها عامل پیروزی قلمداد نمایند. از اینرو بایستی از در غلطیدن به دامان ولونتاریسم بپرهیزیم. روا داشتن هر گونه شیوه‌ای برای نیل به هدف، مطلق کردن نقش رهبری، تأکید بیش از حد بر روی مرکزیت در روی سازمان و نقشه بندی مرکزی، ایجاد اصل پیشوایی، تأکید بیش از حد بر روی اجبار و قهر، تأکید بیش از حد بر روی نقش قهرمانان، همه اینها نمونه‌هایی از ولونتاریسم می باشند. و یک انقلابی واقعی نمی تواند پیرو آن روشها باشد.

۶- شجاعت

شهامت و شجاعت از خصلتها و صفات برجسته و عالی انسان می باشد اما شهامت که انقلابی به آن نیاز دارد از هر نیازی قویتر است ولی شجاعتی که مبارز راه آزادی به آن نیازمند است، با شجاعتی که به مفهوم عام یعنی نترسی معروف است فرق می کند، لذا انقلابی واقعی کسی نیست که شجاع باشد و از هیچ چیز نترسد، بلکه شجاع کسی است که وقتی ترس بر او مستولی شود، سعی می کند از بروز آن خودداری کرده و به نحو شایسته‌ای در مقابل آن عکس العمل نشان بدهد، لذا کسی که ترس را نشناخته است شجاعت را نمی تواند بشناسد. و نیز نمی تواند با تعقل و تفکر دست به اعمال شهامت آمیز بزند. لذا واجب است که ترس مورد بررسی قرار بگیرد. [۲]

آنچه که مسلم شده است، از نظر روانشناسی، در موجودات شکلی از بازتاب دفاع منفی وجود دارد که از نظر بیولوژیکی مفید بوده و حیوانات از طریق انتخاب طبیعی به آن دسترسی پیدا می کنند. این بازتاب دفاع منفی در موجودات و انسان به صورت ترس ظاهر می شود. بنابراین ترس امریست دفاعی برای انسان، اما از آنجایی که انسان موجودیست اجتماعی و اعمال و رفتار او تحت تأثیر شرایط تربیت اجتماعی وی تنظیم می شود، به همین جهت ترس می تواند از حد طبیعی خود خارج شده و به جنبه‌های مختلف زندگی انسان کشیده شود. لذا دو نوع ترس در آدمی وجود دارد:

۱- یک ترس معقول که در جریان مبارزه با خطر در فرد پیدا می شود که فرد می تواند با تمرین و عادات مختلف کاملاً آنرا به انقیاد درآورد. و لیکن منشأ این ترس در عقل و وجدان می باشد و همیشه با انسان وجود دارد، اما می توان با تمرین و اعمال مبارزاتی آنرا به انقیاد کشید.

۲- یک نوع ترس دیگر وجود دارد که ناشی از وابستگی فرد می باشد. پول پرستی، مقام پرستی و زندگی پر از زرق و برق و تنبلی، عیش و نوش و راحت طلبی، همه اینها می تواند در انسان ترس به وجود آورد. ترس از نابودی ثروت، از دست رفتن شغل و ... همه اینها می توانند منشأ تسلیم طلبی و سستی گردند. این نوع ترس از عقل و منطق جداست و فقط از وابستگی انسان سرچشمه می گیرد.

بنابراین فرد انقلابی اگر دچار ترس بشود تا وقتی که ترس وی ناشی از عادات و از نوع اول است طی تمرین و مبارزه، از ترس دور خواهد شد اما نوع دوم بیانگر خصوصیت ضدانقلابی فرد می تواند باشد که در ظاهری انقلابی خود را آراسته است.

منطقی است که بگوییم کسی که هیچگونه وابستگی به پول و شغل و زندگی راحت و خانواده نداشته باشد می تواند با تمرین و در جریان مبارزه به موجودی شجاع تبدیل شود. بنابراین لازمست که ترس هر فرد را به حساب ضدانقلابی و نامستعد بودن او برای مبارزه نگذاریم و بدانیم که ممکنست این ترس ناشی از عادت باشد.

وقتی که ترس شناخته شد می توان از افراد، با تربیت صحیح، انقلابیون شجاعی خلق کرد. بدون شجاعت نمی توان به هیچ عملی بخصوص در شرایط اختناق دست زد. از اینروست که کارل مارکس گفته است: «پروولتاریا و انقلابیون بیش از نان شب به شجاعت احتیاج دارند.»

۷- تفکر و ابتکار

یک مبارز واقعی برای دوری از جزمیت و تعصبات ضدانقلابی و نیز جهت جلوگیری از اعمال خانمان برانداز، احتیاج به تفکر مداوم دارد. در نهایت امر عامل تکامل جامعه چیزی جز تفکر خلاق آدمی در روند تولید، مبارزه طبقاتی و فعالیت‌های علمی نبوده است، و لیکن در اثر تقسیم کار اجتماعی به کار یدی و فکری، از آنجایی که کارهای ذهنی در انحصار روشنفکران و سیاستمداران طبقه حاکم قرار گرفت، اکثریت قریب به اتفاق توده‌های زحمتکش از تفکر درباره مسائل زندگی دور شدند و به علت همین شرایط، امروز نیز اکثریت مردم دوست دارند غذای آماده دیگری را بخورند. از اینروست که در صفوف اکثریت مبارزان انقلابی روحیه دنباله روی از افکار دیگران، بخصوص از کادرهای بالاتر وجود دارد و این یکی از عوامل جزمیت و دگماتیسم می باشد اما انقلابی واقعی همیشه در حال تفکر است، همیشه سعی می کند قبل از عمل، جوانب قضیه مورد عمل را به درستی بسنجد. یکی از بزرگان سوسیالیسم علمی گفته است که: «تفکر عمل ذهن است. قبل از شروع عمل، و بزرگترین عامل عاقلانه رفتار آدمی نیز می باشد.» بدون تفکر نمی توان به معایب و محاسن هیچ چیزی پی برد، مبارز انقلابی به این امتیاز بزرگ بشری که همانا قدرت تفکر می باشد خود را مسلح می کند، زیرا می داند که هیچ ابتکار بزرگی بجز در اثر تفکر به دست نمی آید. موریس تورز انقلابی معروف فرانسوی گفته است: «بلشویک کسی است که قدرت ابتکار دارد.»

یک مبارز واقعی باید بداند که نبوغ چیزی نیست جز قدرت فرد در تمرکز افکار خویش در مورد قضیه مورد بحث، و هر فرد انقلابی فقط در اثر تمرین و عادت به تفکر می تواند این قدرت را در خود به وجود آورد، تا بتواند همانطوری که لنین گفته است، از شرایط مشخص، تحلیل مشخص بنماید.

کلیه خصلتهایی که ذکر شد قدر مسلم این است که بطور تمام و کمال نمی تواند در تمامی افراد قبل از شروع به مبارزه وجود داشته باشد، و لیکن وقتی که کسی وارد جریان عملی می شود بایستی حتماً جنبه‌های مختلف خصلتهای بورژوازی را از خود بزدايد و به صفات انقلابی مسلح بشود. چنانچه قبلاً نیز گفته شد هدفهای بزرگ به صفات بزرگ نیازمندند و بدون ایجاد این خصلتها در مبارزان هیچ عمل بزرگی نمی تواند انجام پذیرد. یک انقلابی واقعی وقتی که خصلتهای فوق را با آگاهی عمیق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی توأم نماید و به اصول و اهداف مارکسیستی تسلط کامل پیدا کند، می تواند چون طوفان سهمگین بر دشمنان خلق بتازد.

انقلابی واقعی نیک می داند که آگاهی عمیق سوسیالیستی و دانش انقلابی از سه منبع به دست می آید ۱- در جریان آموزش علمی و فکری ۲- در جریان مبارزه طبقاتی ۳- در روند تولید و دوشادوش زحمتکشان.

در مورد اول، مبارز صادق با مطالعه آثار ایدئولوژیک و از دید روزمره دانش سیاسی و فلسفی خود بایستی شعاع دید خود را گسترش بدهد و لحظه‌ای از آموختن دانش اجتماعی غفلت نرزد و با بحث‌های منطقی بر پایه خواست‌های عملی و مبارزاتی، قدرت دانش اجتماعی خویش را عمقی‌تر بنماید. و لیکن او بایستی نیک بداند که در کنار بحث‌های ایدئولوژیک بیشتر به جنبه‌های عملی قضیه پردازد و درباره بحث‌های کلی هر وقت برای حل جزئیات به کلیات احتیاج بود به آنها پردازد.

برتولد برشت در مورد لنین گفته است: «او به بحث‌های کلی می پرداخت، اما نه چون روشنفکران کاخ نشین، بلکه چون پرنده‌ای که از خاک داغ به آسمان برمی خیزد و یا چون شاهینی که به آسمان می رود تا خرگوشی را ببیند و بر سرش فرود آید.» انقلابی واقعی، می داند که بدون کار مداوم ایدئولوژیک، نمی تواند قدرت پیش بینی داشته باشد. و بدون قدرت پیش بینی امکان عمل وجود نخواهد داشت، مخصوصاً در شرایطی که حرکت انقلابی توده‌ها سرعت می گیرد، انقلابیون آگاه بایستی بتوانند آن چیزی را که توده‌ها در آینده لمس خواهند کرد قبلاً پیش بینی کنند. هر قدر سرعت متحرکی بیشتر باشد به چراغ‌های قویتری احتیاج خواهد داشت. طبیعی است فردی که بر الاغ نشسته است در تیرگی شب فقط به دیدن یک قدمی خویش نیازمند است. نور افکن پرفروغ برای انقلابی همانا مارکسیسم می باشد.

در مورد دوم، مبارز راستین می داند که اگر با استفاده از تئوری، به عمل پردازد و به مبارزه طبقاتی کشیده نشود، نخواهد توانست به خلق خدمت کند و شناخت خویش را تکامل بخشد، اما او نیک می داند که شعار انقلابی نمی تواند عمل صرف باشد. بلکه بر حسب شرایط مشخص، عمل مشخص لازمست و عمل بدون تئوری و فلسفه علمی، چیزی جز به بیراهه رفت نخواهد بود و برای حل تضاد بین تئوری و پراتیک، مبارز واقعی سعی خواهد کرد که در فلسفه، عملی و در عمل، فلسفی باشد. و فقط در چنین شرایطی، خواهد توانست به پیش‌تاز توده‌ها تبدیل شود، اما پیش‌تازی که در عمل به گفته لنین «یک قدم از توده‌ها جلوتر باشد نه بیشتر.»

در مورد سوم، پیشاهنگ خلق برای بدست آوردن شناخت صحیح و عاطفه عمیق نسبت به زحمتکشان بایستی بطور عینی در روند تولید و مبارزه کارگران قرار بگیرد تا خصلتهای بورژوائی به مقدار فراوان در او فروکش نماید اما انقلابی واقعی نیک می داند که غرض از رفتن بین مردم و زحمتکشان این نیست که در هر مورد خود را تا پایین ترین سطح و غیر اصولی ترین خواست‌های زحمتکشان پایین بیاورد بلکه هدف او اینست که زحمتکشان را تا مرحله روشنفکران واقعی و انقلابی بالا بیاورد، و این گفته مارکس را جامعه عمل بیوشاند که «پرولتاریا نمی تواند خود و جهان را نجات بدهد، مگر وقتی که آذرخش اندیشه در زمین بکر پرولتاریا و توده‌ها نفوذ کند و این شدنی نیست مگر اینکه روشنفکران انقلابی در بین آنها زندگی نمایند و اندیشه خویش را به آنها تفهیم کنند.»

وقتی که مبارز راستین در جریان این سه منبع بزرگ آگاهی قرار گرفت به دانش انقلابی مسلح خواهد شد و هیچ وقت آتش مبارزه و امید به پیروزی در سینه او خاموش نخواهد گشت و در تاریک ترین شب‌های زندگی مبارزاتی، سحرگهان را خواهد دید. یکی از رزمندگان بزرگ معاصر گفته است: «انقلابی واقعی کسی نیست که فقط در روز بر دشمنان می تازد بلکه انقلابی اصیل آن

شخصی است که وقتی فانوس پیروزی در نقطه‌ای دور در تاریکی شب کورسو می زند آنرا ببیند و از شکست نهراسد.»

بدینسان، وقتی که نیروهای انقلابی در جریان مبارزه، آبدیده شدند و از افکار و خصیلت‌های بورژوازی پاک گردیدند، قادر خواهند شد، با در نظر گرفتن شرایط عینی جامعه، پیروز شوند، و آنچنان جامعه‌ای بنا کنند که انسان طراز نو، به وجود بیاید. زیرا بدون خلق انسان طراز نو، هر گونه کوشش انسان برای خلق جامعه سوسیالیستی و بقای آن بی معنی خواهد بود، کارل مارکس گفته است: «اگر هدف کرم ابریشم در ساختن ابریشم ادامه زندگی کرم وار خویش باشد، بایستی گفت که او ذاتاً حمال است.»

یادداشتها

۱- همانطوری که لنین در مورد حزب بلشویک می گوید: «همه فکر می کردند که این حزب حتی یک ماه دوام نخواهد آورد ولی در کمال حیرت جهانیان هم اکنون ۲ سال است که دوام آورده. ما اینرا مدیون انضباط آهنین حزب بلشویک پیشاهنگ پرولتاریای روسیه می باشیم.» حال باید به ۳ سؤال جواب مشخص بدهیم: ۱- انضباط بر چه مبنایی استوار است؟ ۲- چگونه می توان آنرا آزمایش کرد؟ ۳- چگونه می توان آنرا تقویت کرد؟

اولاً انضباط بر مبنای آگاهی، بردباری، از خود گذشتگی، صداقت و فداکاری پیشاهنگ انقلابی طبقه پرولتاریا استوار است. ثانیاً برای اینکه بدانیم حزبی منضبط است باید ببینیم افراد آن حزب ارتباط خلاق در درجه اول با توده‌های کارگر و در درجه دوم با زحمتکشان غیرکارگر برقرار می کنند یا نه. ثالثاً برای تقویت آن باید از استراتژی درست و تاکتیک مناسب و برخورد فعال و خلاق اعضا با واقعیت عینی و به وجود آوردن ایمان و تجربه شخصی افراد نسبت به درستی استراتژی حزب استفاده نبود.

۲- در مورد برخورد درست با ترس و حل تضادی که ترس از آن ناشی شده، برشت می نویسد: «وظیفه‌ای به کسی محول شده بود که منجر به مرگش می شد و او رنگش پریده بود. دوستش می گوید اگر می ترسی از انجامش امتناع کن. وی می گوید: ترس من مربوط به ضعف شخصی من است ولی مرگ من مربوط به اجتماع است بنابراین در انجامش کوچکترین کوتاهی نخواهم کرد.» این است برخورد صحیح با ترس و تضادی که ترس از آن به وجود آمده است.